

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود که طول هم کشید راجع به استصحاب، عرض کردیم در آخر این بحث یک جمع بندی کلی راجع به استصحاب و جوهری که در طی این تاریخ گفته شده مطرح بکنیم. عرض کردیم قدر متیقن از همین اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم بحث استصحاب در اسلام مطرح شده در شبهات حکمیه، اساسش در شبهات حکمیه بود. این به لحاظ اقوالی که داریم مثلاً به ابوحنیفه نسبت داده شده که استصحاب را حجت نمی دانست، به شافعی نسبت داده شده که حجت می دانست و اِلَی آخره. و به لحاظ اگر مستند را اجمالاً قبول بکنیم حدیثی است که به پیغمبر نسبت داده شده فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن، و کلامی هم به امیرالمومنین نسبت شده الیقین لا ینقض یا لا یدفع بالشک. این قدیمی ترین چیزی که ما به اصطلاح در امور اسلامی داریم.

علمای اسلامی بعد از این چه مثبتین و چه منکرین راه های متعددی را رفتند و تقریب های متعددی کرده اند که طبق این حسابی که ما این دفعه کردیم حدود نه تا تقریب را بیان کردیم که نهمیش تمسک به اخبار بود که مخصوصاً شیعه از قرن دوازدهم توسط امثال وحید بهبهانی و مثل شیخ انصاری و دیگران این را تقویت کردند و نتیجه اش رجوع به استصحاب حتی در شبهات حکمیه شد. قبل از این هم آقایان اخباری بودند که به شدت در این قسم استصحاب اشکال داشتند، استصحاب در شبهات حکمیه و در حقیقت می شود گفت که اولین باری که در شیعه اخبار رسماً مطرح شد چون قبلش می گویم رسماً نبود یا بحث استصحاب بود اخبار نبود یا همین کلمه لا تنقض بود در مثل طهارت و این ها، در مثل سرائر ابن ادریس اما از وقتی که رسماً این اخبار را آوردند از زمان پدر شیخ بهائی قرن دهم است، ایشان اولین کسی است که آورده و هدفش هم یک معنای خاصی از استصحاب بوده که تصادفاً دیروز هم نگفتیم، این همه صحبت کردیم و آن این که مراد از لا تنقض الیقین بالشک طرح و سواس است یعنی انسان و سواس نکند. رفته وضو گرفته بعد اگر شک کرد و سواس در آن پیدا شد مثلاً آیا چیزی باطل شد، نشد، خوابید، آن و سواس را کنار بگذارد و به همان یقین

عمل بکند، این هم شد معنای یازدهم چون دیروز ده تا معنا برای لا تنقض گفتیم این هم معنای یازدهم، در حقیقت این اخبار را برای این جنبه های این جوری که طرح شک بکند، وسواس نکند، به آن چه که یقین دارد عمل بکند تا یقین به خلاف بیاید، یقین مناقض بیاید و إلا وسواس ندارد.

و عرض کردیم از قرن دهم دیگه رسماً مخصوصاً چون اخباری ها هم این حدیث را آوردند و ادعا کردند که این حدیث زراره در موضوعات خارجی است و در موضوعات خارجی اجمالاً قبول کردند در شبهات موضوعیه، در شبهات حکمیه هم زیر بار نرفتند. مرحوم وحید هم تقریباً اولین کسی است که تقریباً یعنی اصرار به این که به این احادیث تمسک کنیم حتی برای شبهات حکمیه. نکته اش را هم کراراً شنیدیم چون لا تنقض در این روایات ولو در مورد خاص آمده لکن تعبیر فطری انسانی است، یک چیزی است که در فطرت انسان هست که یقین را با شک نقض نمی کنند.

تا زمان اخیر ما عرض کردیم که اصولی ها بنایشان به این بود که استصحاب در شبهات حکمیه، به درد اصول هم همین شبهات حکمیه می خورد و اصولاً استصحاب را چون در شبهات موضوعیه قبول دارند در شبهات موضوعیه بحثش در قواعد فقهیه می آید نه در مسائل اصولی یعنی استصحاب اگر در شبهات حکمیه باشد در مسائل اصولی است ولی اگر در شبهات موضوعی باشد قاعده فقهی است، جز قواعد فقهیه است. توضیحات این مطلب چون گذشت و همین جور جمع می کنیم همین جور به صورت سرفصل سرفصل این نکات را تکرار می کنیم و عرض شد که مرحوم ملا احمد نراقی هم اشکالی دارد اشکال تعارض، این اشکال تعارض را به صورت مفصل تری مرحوم استاد آقای خوئی مطرح کردند، ایشان هم در نتیجه با اخباری ها یکی شد که عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه باشد، نتیجه اش با آن ها یکی شد، فقط آن ها می گفتند ادله شامل نمی شود، انصراف دارد، آقای خوئی می گویند نه شامل می شود اما تعارض دارد، تعارض دارد با اصالة عدم الجعل و لذا تساقط می کند. این خلاصه نظر تا زمان ما.

البته شاگرد های معروف آقای خوئی که غالباً هم نوشته هایی ازشان پخش شده غالباً با ایشان مخالفند و استصحاب را شاید یکی دو تا من دیدم که با ایشان موافقند، حالا دقیقاً اسم هایشان در ذهنم نیست، غالباً قبول نکردند مبنای ایشان را و تعارض را قبول نکردند و

استصحاب بقای مجعول را جاری کردند و قائل به جریان استصحاب در شبهات حکمیه هم شدند. این هم تقریبا تا این لحظه ای که من در خدمتتان نشستم.

طبق صحبت هایی که شد ما عرض کردیم انصافا استصحاب را در باب اعتبارات قانونی کلا قبول نمی کنیم چه می خواهد راجع به عدم جعل باشد یا بقای مجعول، به نظر ما هر دو استصحاب جاری نیست و نکته اش چیز دیگری بود این ها خیال کردند استصحاب جاری می شود. این که دیگه توضیحاتش چون گذشت من دیگه تکرار نمی کنم.

در این جا ما چون مجموعه احتمالاتی که به درد استصحاب می خورد این ها را بیان کردیم مجموعا هشت تا طریقه، طریقه نهم هم اخبار بود، اخبار هم با این وجهی که امروز عرض کردیم اخبار لا تنقض الیقین بالشک حدود یازده احتمال یعنی یازده قاعده از آن اصطیاد کردند که حدود هشت تایش در کلمات اهل سنت بود که دیروز خواندم، دو تایش هم اصحاب ما احتمال دادند این شد ده تا، یکی هم این مسئله ازاله و سواس که این می شود یازده تا، یکی هم همانی است که مرحوم آقای شیخ هادی تهرانی قاعده مقتضی و مانع به تقریب خودش نه آن مقتضی و مانع معروف. حاصل این قاعده مقتضی و مانع این است که اگر ما مقتضی و علت یک چیزی را ایجاد کردیم اگر شکی بکنیم در وجود مزیل نه مانع، وجود مزیل که آن را از بین ببرد یا نه اصل این است که به همان یقینمان اکتفا بکنیم، این را هم اضافه بکنیم دوازده تا می شود که با آن هشت تا می شود بیست تا، علی الحساب فعلا یعنی این دوازده وجه در دلیل خبری که در باب استصحاب آمده که اهل سنت هم قاعده را عوض کردند، کردند الیقین لا یزول بالشک، در کلمه الیقین لا یزول بالشک مجموعا تا این جا دوازده احتمال داده شد، هشت وجه هم تقریب استصحاب.

حالا بعد از بیان این حرف ها راه استظهار معنا از این عبارت لا تنقض الیقین بالشک چیست؟ طبعا اگر به صورت نهی بخوانیم یک معنایش ظهور بیشتری پیدا می کند، به صورت نفی بخوانیم لا تنقض الیقین بالشک بخوانیم یک مقداری خفای بیشتری پیدا می کند. ظهورش در کدام یکی است؟ حالا قبل از این فصل که ما مطرح کردیم یک نکته ای را ما دو سه روز است که مطرح کردیم چرا آقایان اهل سنت از استصحاب و این هفت تا قاعده دیگه تعبیر عدمی کردند، الیقین لا یزول بالشک، در صورتی که همان روایتی هم

.....

که خودشان هم دارند تعبیرش وجودی است، و لبین علی ما استیقن، چرا نگفتند البناء علی یقین؟ یا علی ما استیقن، تعبیر یقین لا یزول بالشک کردند، دقیقاً به عکس قاعده لا ضرر، لا ضرر به صورت نفی است، در تمام نقل هایی که شده لا ضرر و لا ضرار، حالا فی الاسلام باشد یا نباشد لکن این ها گفتند معنایش این است که الضرر یُزال، چطور شده یک جایی را مثبت کرده تعبیر به نفی کردند، یک جایی که نفی بوده در اصول که آوردند تعبیر به مثبت کردند؟ سلب را برداشتند، عرض کردم راجع به لا ضرر این توجه را دارند، عرض کردیم این مطلب از قرن دوم در دنیای اسلام مطرح شد و یک بعد بسیار زیادی را گرفت، خیلی، چه در شبهات موضوعیه باشد و چه در شبهات حکمیه باشد خیلی توانست جا باز بکند تا زمان مثل مرحوم شیخ و این ها که دیگه قائل هستند لا ضرر حاکم بر ادله اولیه است، این تعبیر حاکم را اهل سنت ندارند، عرض کردیم ان شا الله در بحث تعارض می گوئیم بیشتر علمای خود ما و اهل سنت تعبیر شائعشان تخصیص بود، حکومت را بعد ها، شاید مثلاً بدایاتش در کلمات جامع المقاصد باشد قرن دهم اما الان دیگه در حوزه های ما خودش یک عنوانی پیدا کرده، عنوان حکومت که ان شا الله اقسامش و حقیقتش را بعد عرض می کنیم.

کیف ما کان ظاهراً فکر می کنم و العلم عند الله نکته ای که در ذهن آقایان بوده این بوده لا ضرر، ظاهر تعبیرش نفی است لکن مراد جعل است، اثبات است یعنی هدفشان این نبود که بگویند با لا ضرر فقط ما نفی می کنیم، آن ها می خواستند با لا ضرر اثبات بکنند و کرارا من عرض کردم که از زمان دومی این یکی از دغدغه های اصلی علمای اسلام بود چون پیشرفت اسلام زیاد شد، جاهای زیادی را گرفت، با حقائق زیادی روبرو شدند و این حقایقی که با آن روبرو شدند انواع مختلف داشت که الان نمی خواهم بگویم حتی مثلاً من باب مثال اگر یک جوئی که در اهل مکه یا حتی عراق متعارف بود در یمن به یک جوئی رسیدند که شکلش با او فرق می کرد، یک برنجی الان در شیراز هست گرد است، به خلاف برنج های متعارف که دراز است این گرد است، حتی با موجوداتی روبرو شدند که مثلاً بهش برنج می گفتند اما شکلش به برنج متعارف نمی خورد. بهش جو می گفتند اما با جوی متعارف نمی خورد مثلاً شتر در میان عرب زیاد بود، مالیت داشت اما شتر های یک کوهانه بود، در خراسان شتر دو کوهانه معروف به شتر خراسانی است، به خراسان که رسیدند با شتر های دو کوهانه روبرو شدند، با گاومیش روبرو شدند، به اصطلاح جاموس. لذا از همان اول، از صدر اول یک

بحث سنگینی از بین صحابه شروع شد که این زیر بنای فقه شد، عرض کردیم فقه یکی از معارفی است که زودتر از معارف دیگر دینی ما در دنیای اسلام شکل گرفت، بعد از رسول الله دو تا معارف سریعاً شکل گرفتند یکی تفسیر به خاطر مراجعه به قرآن و یکی هم فقه به خاطر وظیفه و بعد هم توسعه ای که دنیای اسلام پیدا کرد در شهرهای مختلف و جاهای مختلف چکار بکنند. عمده اش هم این بود حالا این که جو دو جور شده این هم بود اما عمده این بود با هزاران موضوع جدید روبرو بودند که به ادعای خود این ها در قرآن و روایات حکمش نیامده بود، این اصلش این بود، اصل تفکر این بود لذا هی تند تند راه هایی را پیدا کردند که بتوانند برای این ها حکم بدهند، این راه ها یا به صورت مسائل اصولی در آمد مثل قیاس، مثل همین استصحاب که الان محل کلام است یا به صورت قواعد فقهی در آمد مثل لا ضرر، حرمة الاعانه علی الاثم مثلاً سوال می کردند من انگور می خواهم بفروشم به یک آقایی که می دانم شراب می کند، این بحث مطرح شد، انگور می فروشم به کارخانه ای که شراب درست می کند، باز مثلاً در همین کوفه این سوال را مطرح می کرد که چوب را می فروشیم به کسی که با آن وسائل و آلات موسیقی می سازد، باز سوال می کرد که چوب را می فروشیم به کسی که با او صلیب درست می کند، این دو تا سوال در روایات ما هم هست، به صورت کتابت به امام صادق. امام صادق فرمودند به این که اگر آلات موسیقی درست می کند حرام نیست، صلیب و این ها حرام است که علمای ما هم گیر کردند که این را چکارش بکنند که ما توضیحاتش را در محل خودش دادیم.

این انواع این مسائل که پیش آمد تدریجاً یک عده از امور را مطرح کردند برای حل این عویصه، حل این مشکل، آن وقت قواعد اصولیش مثل قیاس شد، مثل مسئله استصحاب شد وقواعد فقهیش مثل لا ضرر شد، گفتند معامله ای کرده سرش کلاه گذاشته جنس هزار تومانی را ده هزار تومان فروخته، این ها آمدند گفتند پس پیغمبر گفت لا ضرر، این لا ضرر نه این که ضرر را برداشته یعنی من که پیغمبرم جبران کردم، این اصلاً لا ضرر یعنی من جبران کردم، تدارک کردم، اصلاً معنای لا ضرر این است لذا این ها تعبیرش کردند که الضرر یزال، یعنی حکمی شد که شما باید ضرر را از بین ببر، ضرر را از بین ببر، از بین بردن ضرر به چی شد؟ به این که حق خیار برایش قرار بده، می توانی فسخ بکنی، ضرر را از بین ببر

پرسش: اثبات خیار

آیت الله مددی: احسنت

الضرر یزال شد اثبات این، لذا اهل سنت، این را خوب دقت بکنید ما در شیعه نداریم، این که یک مقداری ما الان مشکل داریم همین الانش هم، این مسائل هفته وحدت به درد نمی خورد، باید بحث علمی کرد، با این هفته کار ها به جایی نمی کشد، آن باید اصطلاح آن ها و فهمی که آن ها دارند را دید، اصطلاح و فهمی را هم که ما داریم به آن ها برسانیم، آن وقت می نشینیم با هم بحث علمی می کنیم، این بحث علمیش می تواند کاری بکند، با این هفته مفتی نمی شود کار کرد، با کنفرانس نمی شود کاری کرد. اصولاً مسئله وحدت دنیای اسلام به یک معنایی که معقول است همدیگر را نکشند، همدیگر را تکفیر نکنند این باید در طول سال باشد، این مال هفته نیست، این مال یک روز و دو روز نیست، این باید زندگی مسلمان ها بشود، این جور چیز ها را که مثلاً غربی ها می آیند یک چیزی به اسم هفته می گیرند یا کنفرانس، این مسخره بازی است و إلا این باید در حقیقت زندگی ما در طول سال چنین واقعیتی جلوه پیدا بکند و این را قبول بکنیم، هم ما احساس دینی داریم، احساس وظیفه دینی داریم و علم داریم و هم آن ها هم دارند نه این که آن ها خیلی احمقند، آن ها هم دارند، این که باید آن قدر مشترک همدیگر را درک بکنیم و بفهمیم، می شود نشست با آن ها صحبت کرد شما دلیلتان در لا ضرر چیست، دلیل ما چیست، چطور می شود قبول کرد؟ می شود قبول نکرد؟ احتمالاتی که خود ما در لا ضرر دادیم، احتمالاتی که آن ها در لا ضرر دادند، این که شما این لا ضرر را تعبیر بکنید به الضرر یزال این مشکل را حل نمی کند این باید مثلاً زیربنایی، این ممکن است به یک جایی برسد، این ممکن است آن هم نه این که یک روز، در زندگی باید بشود، در هر سال و رفت و آمد علمی، این انصافش نباید این کار را کرد که بالاخره حوزه های ما عملاً از آن ها خارج بودند و این که حتی الان هم عده ای هستند به شدت با مباحثی مثل رجال یا حدیث شناسی اهل سنت مخالفند یک مقدارش مال این است چون اهل سنت دارای تفکر معینی بودند به رجال رو آوردند، ما ها نداشتیم اصلاً، بعدش هم ما در میان آن ها با افکار آن ها زندگی نکردیم لذا طبیعتاً این اصطلاح را جور دیگری بگوییم، طبیعتاً مذهب ما یک مذهب بسته ای بود یعنی شافعی، الان بین شافعی ها با حنفی ها خیلی دعوی

.....

شدید است، حنفی ها با حنبلی ها فوق العاده بینشان اختلاف شدید است لکن وقتی در بحث علمی کتاب هایشان را نگاه می کنیم یک جور فکر می کنند، یک جور حرف می زنند، مثلاً ابوحنیفه معروف است به خبر مرسل عمل می کرد، شافعی به شدت با خبر مرسل، اصلاً شافعی فصل مشبعی در همین کتاب الرساله خودش در نفی خبر مرسل نوشته، چند صفحه است، ۲۰ صفحه، ۲۵ صفحه است، خیلی هایش را خواندم، حالا تعداد صفحاتش یادم نیست، خیلی طولانی هم نوشته، مفصل حجیت خبر مرسل را رد می کند در صورتی که ابوحنیفه عمل می کند یعنی اختلافشان این نیست که خیال کنید اختلاف کمی است، در فقهشان هم تاثیر گذاشته بعضی از موارد، ابوحنیفه می گوید قهقهه در اثنای نماز وضو را باطل می کند اما خارج از نماز نه، یک روایتی است مرسل است، این هم به روایت مرسل عمل کرده است. غرض این است که این تاثیر گذاشته، در فتوا هم تاثیر گذاشته، این جور نیست که یک حرف پا در هوایی برای همدیگر بزنند. آن وقت ما نبودیم، ما اصلاً در این دعوا با آن ها وارد نشدیم، ما نیامدیم به آن ها بگوییم چون خبر مرسل است. ما آمدیم گفتیم مثلاً آن زمان که شافعی بود حضرت رضا، حضرت رضا چی فرمودند، نه دنبال خبر مرسل رفتیم نه دنبال خبر غیر مرسل، اصلاً طرز تفکر ما، نحوه تفکر ما کلاً عوض بود لذا خواهی نخواهی این به صورت یک مذهب بسته در آمد.

الان اسماعیلی ها از ما بسته ترند، حالا زیدی ها یک مقداری از ما در این قسمت بازترند، اسماعیلی ها نه. مثلاً اسماعیلی ها از همان اولی که حکومت در مصر دستش آمد کتاب دعائم الاسلام را نوشتند تا حالا هم به همان کتاب مراجعه می کنند، دیگه کتاب دیگه هم ندارند حتی این کتاب دعائم الاسلام معظمشان از احادیث منطقه خودمان است چون ما دو تا حدیث داریم، یک حدیثی بود که در مصر آن کتاب جعفریات پخش شد، یک مقداری از آن گرفتند لکن معظمش، یک مقدار هم کتاب هایی پیش ایشان بوده که پیش ما نیامده، اصحاب ما بهش اعتنا نکردند، دیگه شرحش را نمی خواهم بدهم اما معظمش همین کتاب های خودمان است، کتاب برقی است، کتاب حسن ابن محبوب است، کتاب حسین ابن سعید است، لکن این ها در این مدت مثلاً این ها در ۲۹۷ در مصر به قدرت رسیدند این دائیشان به من می گفت که قاضی نعمان این کتاب را زمان امام مهدی نوشته، فکر می کنم اشتباه کرده. قاضی نعمان قاضی معروف زمان خلیفه چهارمشان است الامام المعز، مهدی اولیشان است، عبید الله مهدی امام اولشان است که ۲۹۷ در مصر دولت

فاطمی را تاسیس کردند. یعنی بیش از هزار و سیصد سال، هزار و دویست سال، چند سال دیگر می شود هزار و سیصد سال، غرض این که یک دولت خیلی. لکن از آن وقتی که دعائم الاسلام را نوشتند تا حالا همین لحظه ای که در خدمتتان هستم هنوز هم دعائم الاسلام است، نه کم شده نه زیاد شده، نه مناقشه علمی شده، نه گفتند این حدیثش مرسل است، این حدیث قابل قبول است، عین هم این هزار و خرده ای سال، طبیعتا چنین مذهبی اصولا نه فقط در رجال اهل سنت وارد نمی شود در رجال ما هم وارد نمی شود یعنی ما هم اعتنا نمی کنیم چون یک مذهب بسته، محدود، معین، اصلا قابل رشد نیست، قابل خروج یک کلمه هم از آن نیست، ما به آن شدت نیستیم انصافا ما به آن شدت نیستیم. حالا همین خوارج، اباضی ها که در عمان هستند خوارج هم مثل ما هستند مذهب بسته ای هستند اما الان در این کتاب هایشان که من نگاه می کنم کتاب های قدیمشان هم که چاپ کردند باز می گویند روی البخاری، روی مسلم، از این جهت. خب ما در کتاب های به حدیث بخاری و مسلم و نسائی اعتماد نمی کنیم، اگر ذکر بکنیم از باب جدل ذکر می کنیم نه از باب احتجاج و برهان، از باب مجادله و احتجاج علیهم. خوب دقت بکنید! این ها امر طبیعی است، یعنی این جور چیز ها یک امر طبیعی است. انسان از اول باید، من همیشه عرض می کنم. این نکته را هم بگویم چون خیال می کنم بعضی ها مطلب را، ما در میان اصحاب ما مثل شیخ یا نجاشی حتی یا کشی، اصلا این تعبیر فلان وضاع، کذاب، اصطلاح در رجال اهل سنت که استاندارد رجال دنیای اسلام فعلا همان ها بودند و آن ها دنبال همین قسمت بودند شدیدترین تعبیر در باب شخص کذاب است، از آن دیگر بالاتر نداریم. یعنی رسما دروغ گفته، جعل کرده و به پیغمبر نسبت داده، وضاع زیاد. در اهل سنت زیاد داریم، اصلا یک کتابی هست البته عددشان بیش از این مقدار است، الکشف الحیث، حیث به معنای با شدت، پیگیری دقیق. الکشف الحیث عن رمی بوضع الحدیث، اصلا این کتاب را قرار داده برای کسانی که متهم به وضع حدیث اند، البته دروغ هم توش دارد، ابن عقده را هم آورده، ابن عقده اجل شانا است که اصلا او احتمال وضع حدیث در او باشد.

حالا به هر حال می خواهم بگویم آن ها اصلا کتابی نوشتند و یک وضاعین عجیب و غریبی دارند، یک چیز عجیب و غریبی! درباره بعضی هایشان هست که کان یضع الحدیث من فوره، فرض کنید مثلا این ساعت زمان پیغمبر نبود، اگر بحث می شد می گفت حدثنی

.....

فلان که ساعت دارای فوائد فلان است یعنی دو سه تا سند حفظ کرده بود سریعاً یک سند می گذاشت، یک مطلبی که اصلاً مربوط به رسول الله نبود جعل می کرد. این حالا تصادفاً روایات ایشان در بعضی از کتب ما هم هست، همین آقای وضاع، دیگه نمی خواهم خصوصیاتش را الان بگویم، همین که خیلی وضاع است شدیداً، همان ابوالبختی که از وضاعین شدید است، این زمان امام صادق بود، تصادفاً قاضی بزرگی هم بود یعنی قسمت مهمی از بغداد، اول قاضی مدینه بود بعد هم قاضی بغداد. خود اهل سنت هم دارد که کان یضع الحدیث.

خب دقت فرمودید؟ خوب دقت بکنید! این که خود سنی اگر در روایات ما آمده اصحاب ازش نقل کردند. اصولاً خوب دقت بکنید در میان اصحاب ما این طور نداریم اصلاً، عرض کردیم آن وضاعین حرفه ای آن ها و آن کذابینشان اگر می خواستند دروغ بگویند مثلاً فرض کنید مثل ابوالبختی چون امام صادق شوهر مادرش بوده، حالا ممکن بوده یک چیزی، بعد هم ابوالبختی قاضی بوده، ملا بوده احادیثش لطافتی دارد یعنی استادانه جعل کرده، خیلی وارد است. همین حدیثی که شاید زیاد شنیدید اللهم لو لا الخبز ما صلینا، این مال ابوالبختی است، از جعلیات ایشان است، یک وقتی هم خیلی مشهور شد، خیلی در جامعه معروف شد، خیلی هم رویش مانور می دادند، این اساساً دروغ است، بی اساس است. علی ای حال این ابوالبختی باز یک چیزی که مثلاً فلان، یک وضاعین عجیب غریبی که اگر انسان نگاه بکند، این وضاعین را خوب دقت بکنید این ها طبیعتاً از اهل بیت نقل نمی کردند یعنی حرف های خیلی سست و بی اساس و دروغ و خنده آور را نمی آمدند به علی ابن ابی طالب نسبت بدهند، به ابوهیره ممکن بود نسبت بدهند، اصلاً نمی خورد به علی ابن ابی طالب. بعد یک عده از، مثلاً این آقا که وضاع است معاصر امام صادق است، یک عده شان معاصر امام هادی اند، معاصر امام جوادند، اصلاً نمی توانستند جعل بکنند چون امام هادی موجود بود، سوال می کردند، می گفتند این حرف ها دروغ است. اصلاً یک مورد دارد که عده ای وارد حضرت صادق شدند، حضرت گفت کارتان؟ گفت نقل حدیث، گفت از جعفر ابن محمد هم شنیدید؟ گفت بله حدثنا فلان عن جعفر ابن محمد، حضرت گفت من خودم جعفر ابن محمد، بابا من خودم هستم، نگفتم، این دروغ است این مطلب! علی ای حال اگر این دروغ ها هم بر اهل بیت پیش نمی رفت در همان سنی ها بود و إلا در شیعه که کسی قبول نمی

کرد، ممکن نبود انسان شیعه این را قبول بکند که امام صادق بفرماید من نگفتم، بگوییم یک نفر مجهول الهوية است از بصره پا شده آمده با قلم و دوات می گوید ثقه از شما نقل کرد، این را خوب دقت بکنید! و لذا من کرارا عرض کردم حالا غیر از اشکالات فراوانی که به ابن غضائری هست که من نمی خواهم وارد بشوم، یکی از عجائب این رجال منسوب به ابن غضائری که شاید هم واقعا مال او باشد از بس این لفظ کذاب و وضاع توش زیاد دارد، اصلا این طریقه اصحاب ما نیست، اصلا یکی از مشکلات کتاب چون می دانید این یک نکته فنی است، این غیر از این اشکالاتی است که به ابن غضائری است، اصلا منهج کتاب و روش کتاب با آن راهی نبوده که اصحاب ما بودند، حالا خود بخاری مثلا که به قول خودشان امام فی الحدیث روی مبانی خودشان، اصلا بخاری در این تاریخ هشت جلدیش رجالش هشت جلد است لفظ کذاب را برای هیچ کس بکار نمی برد، خب این یک انسانی است دارای یک ادب مخصوصی است، اصلا بخاری را نوشتند خیلی مودب است، تضعیفش فوق العاده با ادب و با احترام است. شدیدترین تعبیری را که از بخاری نقل کردند ترکوه، این ترکوه شدیدترین تعبیرش است، این را ول کردند، حدیثش را قبول نکردند. اصلا لفظ کذاب و وضاع و فلان، یضع الحدیث، از این الفاظی که عده زیادیشان دارند به کار نمی برد. خوب دقت بکنید این ها نکات فنی است که کار را به اصطلاح دقت می دهد.

پرسش: تعبیر دس حدیث را گاهی هست

آیت الله مددی: دس حدیث را عرض کردم ما داریم، کان یدس الحدیث، اولاً محدود است، متأسفانه راوی معروف این عبارت مرحوم، نه این که ما، ما هم داریم کثر علیه الکذابه، حالا آن حدیث کثر الکذاب علیه که از رسول الله نقل شده، تصادفاً این حدیث را مفصلاً در بحث حجیت خبر بحث کردیم، اهل سنت هم دارند چهار تا شاید متن و طریق هم برایش دارند اما همه اش را تضعیف کردند، ثبوتش پیش اهل سنت روشن نیست اما پیش ما یک طریقتش روشن است، یک طریقتش معتبر است، دیگه چون بحث هایش را در محالش کردیم دیگه تکرار نمی کنیم.

دقت بکنید این یک نکته اساسی در این مطلب است، الان ما به بحث خودمان برگردیم:

عرض کردیم در بحث استصحاب چرا این ها لا ضرر را؟ این ها می خواستند از لا ضرر استفاده علمی بکنند و کردند، عرض کردم از قرن دوم هم در کتب اهل سنت و هم در کتب زیدیه مثل همین کتاب الاحکام مال یحیی ابن الحسین یعنی اساسی ترین کتاب زیدیه که همین الان زیدی های یمن بهش مراجعه می کنند این در اوائل غیبت صغری نوشته شده، ۲۷۰ - ۲۶۰ نوشته شده. این کتاب است، ایشان هم خیلی جاها به لا ضرر تمسک می کند، لا ضرر و لا ضرار، البته با متن فی الاسلام. از قرن دوم هم به متن اضافه شد فی الاسلام شد و هم به صورت الضرر یزال. خب ما می توانیم با اهل سنت صحبت بکنیم که الضرر یزال روایت نیست که شما گفتید، الضرر یزال فرض کنید مفاد از روایت لا ضرر است اما مفاد لا ضرر این نیست.

حالا به هر حال این سوال چرا آن جا الضرر یزال گفتند که حکم اثباتی دارد؟ عرض کردم دو باب مهم در فقه، در فقه که لا ضرر زیاد است، یکی شفعه و یکی باب خیار. در این دو باب مخصوصا، اصلا ما خودمان این همه بحث خیار غبن داریم، این همه آثار دارد، مثلا خیار موروث است کیفیت ارثش و فلان در صورتی که ما اصلا حتی یک حدیث واحد هم در خیار غبن نداریم. در خیار غبن ما حدیث نداریم، ما فقط داریم که غبن حرام است، سر مسلمان را کلاه نگذار اما در خیار غبن، عمده دلیلشان در خیارات عرض کردیم خیار مجلس داریم، خیار ما یفسد یومه داریم و خیار حیوان، بقیه اقسام خیار چهارده تا، بیست تا، کمتر زیادت، هر چی که هست همه را روی لا ضرر بردند، لا ضرر هم مبنی بر این است که الضرر یزال و من توضیحات کافی عرض کردم تدریجا، در خود اهل سنت هم بود، ما بیشتر شد، البته ما که بیشتر شد نه این که از همان اوائل، بعد ها چون آن ها مثلا حدیث رفع را با متن سه تائی نقل کردند خطا و نسیان و اکراه، م اهم با متن شش تایی نقل کردیم. ببینید من این ها را توضیح دادم چون یکی از اساس تفکری است که در دنیای اسلام پیدا شده که ما می خواهیم برای شما ریشه هایش را موشکافی بکنیم که از ریشه شروع بکنیم، ظاهر قصه نرویم.

آن حدیث رفع هم همین طور شد، گفتند اگر شما سوره را نسیان کردی حدیث رفع می گوید این برداشته شد، وجوب سوره از شما برداشته شد، خب تا این جا نفی است، رفع عن امتی النسیان، این تا این جا نفی است. بعد گفتند مفادش این است که بقیه واجب است، این اثبات است، اینی که ما می گوییم مفاد حدیث را اثبات گرفتند یعنی این. نماز ده جزء بود یک جزئش بر اثر نسیان ترک کردیم،

این می گوید اگر ترک کردید با حدیث رفع برداشته شد. خیلی خب حدیث رفع برداشت، به قول مرحوم نائینی، آقای خوئی هم اشکالشان همین است، این اشکالات را اخیرا در فقه شیعه مطرح کردند و إلا در دنیای اسلام این جوری مطرح می کردند، خوب دقت بکنید این ریشه ها را من از قرن دوم برایتان پیش کشیدم که روشن بشود. ریشه اش این بود که اگر شما نسیان سوره کردید وجوب سوره، وجوب جزئی ای که داشت، ضمنی داشت، فلان داشت، مقدمی داشت، آن وجوب برداشته شد، خیلی خب! بعد من مکلف به ده جزء بودم، یک جزئش برداشته شد خیلی خب، می گوید الان مکلف به نه جزئیم، تمام نکته فنی این جاست. شما وجوب سوره را برداشتید معنایش این نیست که تکلیف جدید چون تکلیف جدید که ده تا بود، آن تکلیف که الان نیست چون نه تاست، می گوید شما وقتی می گوئید وجوب سوره را برداشتید یعنی بقیه تکلیف جدیدی شد به نه تا، غیر از تکلیف اول که به ده تا بود. این مراد من که مراد از حدیث لا ضرر، مراد از حدیث رفع اثبات است، اثبات یعنی این. البته این در دنیای اسلام بود، در حدیث رفع هم بود، در لا ضرر هم بود، با این که ظاهرشان نفی بود مفادش را اثبات گرفته بودند و توضیحات مفصلی را ما راجع به این بحث گفتیم چون جایی گفته نشده من گاهی تکرار می کنم که این مفادش مفاد اثبات است. البته همان طور که کرارا عرض کردم حدیث رفع را هم بزرگان اهل سنت قبول ندارند مثل بخاری و مسلم. آن ها هم حدیث رفع را، آن شش تایی که اصلا ندارند، کلا ندارند، این شش تایی که ما داریم، آن ها سه تایی دارند و سه تایی را هم ائمه شانسان قبول ندارند مثل بخاری و مسلم، عده زیاد دیگری هم که هستند، این دو تا را که اسم ببریم بس است و حدیث لا ضرر هم بخاری و مسلم قبول ندارند، حدیث المومنون عند شروطهم را بخاری و مسلم قبول ندارند إلی آخره، این را هم می خواهم بگویم که شما بدانید اختلافات فراوانی با آقایان داریم، اگر مشکل داریم باید بنشینیم مشکلات را از راه علمی حل بکنیم، با این حرف های بی اساس به جایی نمی رسیم، این راجع به این.

حالا چرا لا ضرر را تعبیر به اثبات؟ من فکر می کنم چون می خواستند با لا ضرر اثبات بکنند، تعبیر را از نفی برداشتند به اثبات آوردند، اصلا من عرض کردم شواهد ما نشان می دهد که از قرن دوم روایتی که این حدیث را نقل کردند قاضی اند، یعنی از قرن دومش قاضی اند مثلا مجتهد بوده مثلا، ظاهرا در دنیای فقاهاست یواش یواش فی الاسلام هم بهش اضافه کردند. این ضابطه را عرض

.....
کردیم در کتب حدیث، در کتب لغت، لا ضرر و لا ضرار، بیشتر ندارد. در کتب فقه هم لا ضرر و لا ضرار، هم لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام داریم، فی الاسلام متن فقهی تر است یعنی متنی است که ماده قانونی می شود اگر با فی الاسلام باشد. فی الاسلام نباشد نه متن قانونی نمی شود. لا ضرر و لا ضرار.

من فکر می کنم در دنیای فقه این لفظ بهش اضافه شد تا یک متن قانونی بشود و از جایی اثبات را هم فهمیدند، این که کاملاً روشن است. احتمال می دهم از باب استصحاب آقایان آن را می خواستند اصل عملی بگیرند، این که الیقین لا یزول می خواستند اصل عملی بگیرند، اما چون آن ها اصل عملی محرز و غیر محرز ندارند در تعبیرشان ظاهراً قدر متیقن اصل عملی غیر محرز گرفتند. می گوید یقین زوال پیدا نکرد، این یقین زوال پیدا نکرد با این که شک آمده این ظاهراً ابداع است، ظاهراً جعل است، ظاهراً وضع است یعنی قرار می دهد، چیزی را جعل می کند. آن چیزی که جعل می کند این که یقین هنوز از بین نرفته، یقین هست یعنی به عبارت دیگر جری عملی طبق یقین باشد، این که یقین لا یزول با این که وجدانا ما در آن شک پیدا کردیم باز هم این یقین لا یزول این یعنی مراد این است که دارد یک نوع تعبد می دهد، یک نوع حکم می دهد، یک نوع اعتبار می کند، اعتبار ابداعی به بقای یقین لکن چون با مجموعه کلماتشان و هشت موردی که گفتند موارد فقط موارد صرف عمل است، مثلاً فرض کنید در اصالة الحقیقة، تمسک کرد به الیقین لا یزول. گفت آب بیاور احتمال می دهیم که مرادش روغنی است که مثل آب باشد مثلاً، روغن نباتی صاف و زلالی مثل آب. خب این ها می گویند معنای حقیقی که یقینی است، معنای مجازی هم محتمل است شک است، از معنای یقین دست برنداریم، ببینید از یقین دست برنداریم، دست بر نداریم، یعنی حملش بکنیم بگوییم این مرادش آب است، این مرادش آب است، عملاً برایش آب بیاورید نه روغن بیاورید، این توضیح است و بقیه مواردی که آن ها قائل شدند.

من فکر می کنم، عرض کردم ببینید دو بحث است، یک بحث این است که من یک ظاهره ای را توضیح می دهم که در کتب اهل سنت این جور است، یکیش الضرر یزال است و یکیش هم الیقین لا یزول است، این هست، یکیش این که چه تفسیر بکنیم؟ من این تفسیر را در کتب اهل سنت هم ندیدم، چرا این کار را در این جا کردند و در آن جا آن جور گفتند؟ در کتب شیعه هم اصلاً متعرض

نشدند، اصلاً نیاموردند این بحث را، این هایی را که من دیدم، ما که همه کتب شیعه را نگاه نکردیم، من فکر می کنم آن ها از لا ضرر مقام اثبات و تشریع فهمیدند. خوب دقت بکنید، می خواستند با لا ضرر جعل حکم بکنند، جعل خیار بکنند. لذا گفتند الضرر یزال اما با الیقین یزول می خواستند بگویند یقین هست، یقین از بین نرفت، از بین نرفت تعبداً، ابداعاً نه واقعاً. مثل همین ادراکات اعتباری که الان مشغولیم، ابداعاً از بین نرفته، یقین هست یعنی شما طبق یقین عمل بکن. اگر مفاد کلمات این ها را این بگیریم آن وقت این معنایش این می شود که این ها از الیقین لا یزول بالشک از آن، با این که این مثبت است و لیکن علی ما استیقن، از و لیکن علی ما استیقن این را فهمیدند که آن یقین از بین نرفته، واقعاً که محل تردید واقع شده است پس از بین نرفته اعتباراً، ابداعاً، آن که الان به ذهن من می آید این است و العلم عند الله سبحانه و تعالی

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين